



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هشتاد و نهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۵ گنج حضور، بخش دوم

تیترا

«به سخن آمدن طفل در میان آتش و تحریض کردن خلق را در افتادن به آتش»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۳

یک زنی با طفل آورد آن جهود

پیش آن بت، و آتش اندر شعله بود

*تحریض کردن: برانگیختن

[در این داستان مثنوی مردی جهود بچه یک زن را در مقابل شیطان در آتش می اندازد. مادر که قصد نجات فرزندش را دارد، از ورود به آتش می هراسد، اما طفلش او را ترغیب می کند وارد شود چراکه آن آتش کشنده و سوزاننده نیست. این قصه تمثیلی است برای انداختن بخشی از وجودمان به عنوان من ذهنی درون آتش عشق. این کار از دید من ذهنی مردن و از بین رفتن است، اما با دید حضور به معنای زنده شدن به زندگی است.]

آن مرد جهود زنی را همراه بچه اش کنار آن بت آورد، درحالی که آتش شعله می کشید.

نکته: ما هر بار که فضا را باز می کنیم و از روی یک همانیدگی می پریم، زندگی ای که در آن همانیدگی به تله افتاده بود آزاد شده و با ما حرف هایی می زند که من ذهنی قادر به شنیدن آن نیست، ولی ما موظفیم حتماً آن را بشنویم. گوش سپردن به حرف های این بخش آزادشده مشکل ترین کار ماست، زیرا من ذهنی بی کار نمی ماند و با سجده پیش شیطان، ما را می ترساند تا دوباره از جنس ذهن شویم و جای خالی شده را با یک همانیدگی دیگر پر کنیم.



همین الان هم که یک ذره آزاد شده‌ایم، من‌های ذهنی مانع تماشای برنامه و یا خواندن ابیات می‌شوند و می‌گویند این کار شما مانند داخل آتش رفتن و خود را کشتن است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۴

طفل ازو بستد در آتش درفکند

زن بترسید و دل از ایمان بکند

*بستد: گرفت، از مصدر بستن

مرد جهود بچه را از آن زن گرفت و در میان آتش انداخت. آن زن از شعله‌های آتش ترسید، دست از ایمانش برداشت و داخل آتش نرفت.

نکته: زن تمثیل من‌ذهنی ماست که حاضر نمی‌شود در آتش عشق بسوزد و به خداوند تبدیل شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۵

خواست تا او سجده آرد پیش بت

بانگ زد آن طفل کانی لم اُمت

همین که زن خواست بر آن بت یا شیطان سجده کند تا او فرزندش را نجات دهد، کودکش فریاد زد که حقیقتاً من نمرده‌ام.

نکته: اگر با من‌ذهنی می‌پنداریم بخش زنده‌شده وجود ما مرده‌است در اشتباهیم و باید این دید غلط را اصلاح کنیم، زیرا واقعاً قسمتی که به زندگی زنده شود دیگر نخواهد مرد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۶

اندر آ ای مادر، این جا من خوشم

گرچه در صورت میان آتشم

[کودک به مادر گفت] ای مادر به میان آتش درآی، چراکه من این جا حال خوشی دارم، هرچند ظاهراً در میان آتش هستم. [به عبارتی دیگر هنگامی که مرکزمان را از همانیدگی‌ها خالی می‌کنیم، هشیاری آزاده‌شده به من ذهنی می‌گوید وارد آتش درد هشیارانه شو و باقی همانیدگی‌ها را نیز از مرکزت بران، چراکه این درد هشیارانه به‌زودی تبدیل به آتش عشق خواهد شد.]

نکته: اگر ما ذهنمان را به مرکزمان نیاوریم، من ذهنی‌مان به‌عنوان «مادر» ما را می‌ترساند و می‌گوید همانیدگی‌ها را از دست نده، چراکه در این صورت بدبخت و بی‌خانمان خواهی شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۷

چشم‌بند است آتش از بهر حجاب

رحمت است این سربرآورده ز جیب

*جیب: گریبان، یقه

آنان که در حجاب همانیدگی‌ها در غفلت و نادانی به‌سر می‌برند و چشم حضورشان از دیدن حقایق پوشیده شده‌است، رحمت خدا را آتش می‌بینند ولی این آتش در واقع رحمتی‌ست که از گریبان غیب، فضای گشوده‌شده سر برآورده و نمایان شده‌است.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۸

اندر آ مادر، ببین برهانِ حق

تا ببینی عشرتِ خاصانِ حق

*عشرت: کامرانی، خوش گذرانی

ای مادر به میان آتش بیا و برهان و آیت حضرت حق را تماشا کن تا بتوانی عیش و عشرت معنوی دوستداران خاص حق، یعنی افرادی مثل مولانا را ببینی که در چه شادی بی سببی غرقند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸۹

اندر آ و آب بین آتش مثال

از جهانی کآتش است آبش مثال

ای مادر در میان آتش بیا و آبی را ببین که ظاهرش مثل آتش است، یعنی از جهانی که به ظاهر مثل آب است و به باطن آتش، به جهانی درآ که در ظاهر آتش است و به حقیقت آب. [به عبارتی درد هشیارانه، جدا شدن از ذهن، زنده شدن به زندگی و برحسب مرکز عدم زندگی کردن، گرچه به ظاهر مانند آتش است و سخت به نظر می آید، اما درحقیقت مانند آب است. و جهان ذهن، زندگی کردن برحسب چیزها در باطن آتش و درد می باشد، هرچند ظاهراً مثل آب است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۰

اندر آ اسرارِ ابراهیم بین

کاو در آتش یافت سرو و یاسمین

ای مادر درون آتش بیا و اسرارِ ابراهیم را مشاهده کن که در آتش درد هشیارانه، «سرو و یاسمین» یافت، یعنی آتش بر او سرد و سازگار گشت و فضای درونش گشوده شد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۱

مرگ می‌دیدم گه زادن ز تو

سخت خوفم بود افتادن ز تو

ای مادر در آن هنگام که از تو زاده می‌شدم و از رحم تو بیرون می‌آمدم بسیار بیمناک بودم، زیرا به تاریکی آن جا خو گرفته و عادت کرده بودم.

[به عبارتی هنگامی که انسان می‌خواهد از رحم ذهن بیرون بیاید و دوباره متولد شود بسیار می‌ترسد، درحالی که در جهان بیرون از ذهن خداوند را ملاقات خواهد کرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۲

چون بزادم، رستم از زندان تنگ

در جهانی خوش‌هوای خوب‌رنگ

ای مادر وقتی من از شکم تو زاده شدم، از زندان تنگ رحم خلاصی یافتم و به دنیایی زیبا با هوایی بس دل‌انگیز درآمدم. [به عبارتی دیگر از رحم ذهن که زندانی تنگ و تاریک است بیرون آمده، به فضای خوش‌آب و رنگ یکتایی قدم گذاشتم و در آن جا خداوند را ملاقات کردم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۳

من جهان را چون رحم دیدم کنون

چون در این آتش بدیدم این سکون

[ای مادر]، من این جهان ذهن را هم اکنون مانند همان رحم می‌بینم که برای من تنگ و تاریک بود، چراکه در میان این آتش درد هشیارانه، به آرامش و سکون حقیقی رسیده‌ام.



نکته: ما به زندگی در ذهن عادت کرده‌ایم و فکر می‌کنیم اگر همانیدگی‌هایمان را به رخ مردم بکشیم، یز بدهیم و احساس بزرگی و برتری کنیم، این همان روش درست زندگی کردن است. ما همواره خوشی‌هایی را که از همانیدگی‌ها می‌گیریم، شادی زندگی می‌پنداریم، درحالی که همه این افکار غلط است و همان تاریکی ذهن می‌باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۴

اندرین آتش بدیدم عالمی

ذره‌ذره اندر او عیسی دمی

*عیسی دَم: صفت مرکب است. یعنی کسی که مانند حضرت عیسی دم و نفسی پاک و معجزه‌گر دارد و مُردگان و یا مرده‌سیرتان را به حیات طیبّه زنده می‌کند.

در آتش درد هشیارانه و فضای گشوده‌شده، عالم جدید و جهانی را دیدم که هر جزو و ذره آن دم زنده‌کننده مسیحایی داشت و انسان را به حقیقت وجودی خویش زنده و از جنس خداوند می‌کرد. [به عبارتی دیگر آرام آرام خود را موجود دیگری غیر از من ذهنی دیدم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۵

نک، جهان نیست شکل هست ذات

و آن جهان هست شکل بی ثبات

این جهان فضای گشوده‌شده به چشم ذهن دیده نمی‌شود و درواقع «نیست شکل» است، درحالی که ذات آن «هست» است. و این جهان ذهن ظاهرا هست، ولی درواقع وجود ندارد، زیرا اقل است و در معرض تغییر و زوال می‌باشد و صورت‌های آن ثبات و دوامی ندارد.

نکته: ما به عنوان خداوند، ذات خود را در فضای گشوده‌شده تجربه می‌کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۶

اندر آ مادر به حقّ مادری

بین که این آذر ندارد آذری

*آذر: آتش

ای مادر تو را به حق مقام مادری قسم می‌دهم به میان آتش بیا و ببین که این آتش، اصلاً خاصیت آتش را ندارد. و فقط با دید ذهن است که خالی کردن مرکز از همانیدگی‌ها یا واهمانش درد دیده می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۷

اندر آ مادر، که اقبال آمده‌ست

اندر آ مادر، مده دولت ز دست

*اقبال: نیک‌بختی و سعادت

*دولت: گردش نیکی، پیروزی و مال و غنیمت

ای مادر فضا را باز و مرکز را عدم کن و وارد آتش درد هشیارانه شو، چراکه بخت این است، مبادا این دولت و نیک‌بختی را از دست بدهی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۸

قدرت آن سگ بدیدی، اندر آ

تا ببینی قدرت لطف خدا

ای مادر تابه‌حال قدرت آن شیطان را دیدی که تو را می‌ترساند و مانع آمدنت به آتش می‌شد، حال وارد آتش شو و قدرت و لطف خدا را ببین.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹۹

من ز رحمت می‌کشانم پای تو

کز طرب خود نیستم پروای تو

*پروا داشتن: در اندیشه کاری بودن، التفات

[ای مادر از آن جا که زندگی در درون من در ارتعاش است و می‌خواهد به تو کمک کند،] از روی لطف و رحمت پای تو را به سوی آتش می‌کشانم، ولی چون من از جنس خداوند، از جنس شادی شده‌ام و در این خوشی و شادی غرقم، به تو توجهی ندارم و برایم مهم نیست که درون آتش بیایی یا نیایی.

نکته: شخصی که به زندگی زنده شده و دیگران را نیز بدین راه فرامی‌خواند می‌تواند شخصی مانند مولانا باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۰

اندر آ و دیگران را هم بخوان

کاندر آتش شاه بنهاده‌ست خوان

*خوان: سفره غذا

ای مادر درون آتش بیا و دیگران را هم به سوی این آتش فرا بخوان، زیرا شاه جهان هستی، خداوند، درون آتش درد هشیارانه و فضای گشوده‌شده سفره کرم و احسانش را گسترده‌است.

نکته: کسی که به زندگی زنده می‌شود، دوست دارد دیگران را نیز به این راه فراخواند و دعوت کند، اما این خواندن، با خواندن انسان من‌ذهنی که خودش به جایی نرسیده و فقط عقاید و باورهایش را به دیگران تحمیل می‌کند و آن‌ها را از خلاقیت باز می‌دارد بسیار متفاوت است.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۱

اندر آید ای مسلمانان همه

غیر این عذبی عذاب است آن همه

*عذب: شیرین و گوارا

ای مسلمانان، ای کسانی که مرکزتان عدم شده و در این لحظه تسلیم هستید، همگی درون آتش درد هشیارانه درآید، چراکه غیر از این شیرینی که از فضای گشوده شده می آید، بقیه شیرینی های ست که ذهن نشان می دهد و درحقیقت عذابی بزرگ می باشد.

نکته ۱: تسلیم، پذیرش اتفاق این لحظه قبل از قضاوت و رفتن به ذهن است و ما را از جنس هشیاری اولیه می کند.

نکته ۲: مسلمان کسی ست که تسلیم حقیقی می شود، یعنی در این لحظه چیزی را که ذهن نشان می دهد به مرکزش نمی آورد و مرکز را عدم می کند.

نکته ۳: دین برگزیده همان مرکز عدم و فضای گشوده شده است.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۳۲

«و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن اِلا و انتم مسلمون.»

«ابراهیم به فرزندان خود وصیت کرد که در برابر خدا تسلیم شوند. و یعقوب به فرزندان خود گفت: ای فرزندان من، خدا برای شما این دین را برگزیده است، مباد بمیرید بی آن که بدان گردن نهاده باشید.»



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۲

اندر آید ای همه! پروانه وار

اندرین بهره که دارد صد بهار

ای مسلمانان، همگی مانند پروانه دور آتش درد هشیارانه بگردید و به سوی این بهره و نصیب که صدها بهار و فراوانی دارد بیایید.

نکته: هر واهمانش مثل آتش یا درد به نظر می آید، اما فوراً تبدیل به آرامش می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۳

بانگ می زد در میان آن گروه

پُر همی شد جان خَلقان از شکوه

آن طفل کوچک به زندگی ارتعاش می کرد و در میان آن گروه ندا درمی داد، چنان که از هیبت و عظمت آن ندا جان های مردم پُر از شکوه و یقین شد و من ذهنی فروکش کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۴

خَلق خود را بعد از آن بی خویشان

می فکندند اندر آتش مرد و زن

*خَلقان: مردمان

بعد از آن مردم از مرد و زن، خودشان را بدون من ذهنی، با فضاگشایی و انبساط به آتش عشق می انداختند.



نکته: تجربه فضاگشایی، رهایی و آزاد شدن از من ذهنی، می تواند برای هر مرد و زنی اتفاق بیفتد و فرقی میان انسان‌ها نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۵

بی موگل بی کشش از عشق دوست

ز آن که شیرین کردن هر تلخ ازوست

*موگل: مأمور اجرای حکم دیوانی

*کشش: کشیدن

مردم بدون مأمور و بدون این که کسی به زور آن‌ها را به سوی آتش بکشاند، فضاگشایی می کردند و از روی عشق خداوند خود را به آتش می افکندند، یعنی شروع به واهمانش می کردند، چراکه شیرین کردن هر امر تلخی به دست خداوند انجام می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۶

تا چنان شد کآن عوانان خلق را

منع می کردند کآتش در میا

*عوان: داروغه

مردم به قدری خود را بی محابا به درون آتش درمی افکندند که مأموران شاه آنان را از درآمدن به آتش باز می داشتند.
نکته: اگر ما به دین واقعی روی آورده و بخواهیم با فضاگشایی به آموزه‌های مولانا عمل کنیم و به خداوند زنده شویم، انسان‌های من ذهنی جلوی ما را گرفته، به ما خواهند گفت با این کار خودکشی نکنید، چراکه آن‌ها با من ذهنی جور دیگری



می بینند و درواقع «منیت» را زندگی می دانند. بنابراین باید این کار را به طور پنهانی و دور از چشم من های ذهنی انجام دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۷

آن یهودی، شد سیه‌رو و خجل

شد پشیمان، زین سبب بیمار دل

آن یهودی، که کودک را در آتش انداخته بود تا همه بترسند، سرشکسته و شرمنده شد و بدین جهت پشیمان و دل تنگ گشت.

نکته ۱: همیشه سختی‌ها هستند که ما را وادار می کنند تا قسمتی از وجودمان را از دست بدهیم و به حضور زنده شویم.
نکته ۲: کسی که کار زنده شدن به زندگی را برای دیگران سخت می کند و مانع به وجود می آورد، آخرسر خجل می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۸

کاندر ایمان، خلق عاشق تر شدند

در فنای جسم، صادق تر شدند

[آن یهودی از کار خود پشیمان گشت، چراکه با این کار او] مردم نسبت به ایمان یا فضاگشایی و زنده شدن به زندگی عاشق تر شدند و در فنای هشیاری جسمی و زاده شدن از زندان ذهن، صداقت و خلوص بیشتری پیدا کردند. به عبارتی هیچ کس نتوانست جلوی زنده شدنشان به زندگی را بگیرد.

نکته: اگر ما بینیم روزبه‌روز همانندگی‌هایمان کم می شود و نسبت به من ذهنی‌مان می میریم و در نتیجه زندگی‌مان بهتر می شود، در این صورت بسیار جدی تر و صادق تر از قبل در این راه خواهیم بود و روی خود کار خواهیم کرد.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰۹

مکر شیطان هم در او پیچید، شکر

دیو هم خود را سیه‌رو دید، شکر

خدا را شکر که مکر شیطان دامنش را گرفت و حيله و نیرنگ او به خودش بازگشت. و باز هم خدا را شکر که شیطان، من ذهنی، نتوانست جلوی زنده شدن انسان‌ها به خدا را بگیرد؛ بنابراین خود را سیه‌رو دید و سرشکسته و بی‌آبرو شد.

(قرآن کریم، سوره فاطر (۳۵)، آیه ۴۳)

«... وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ ...»

«... و این نیرنگ‌های بد جز نیرنگ‌بازان را در بر نگیرد ...»

[نیرنگ‌بازان از جنس من ذهنی هستند. اگر آن‌ها نیرنگ به کار می‌برند و جلوی مردم را می‌گیرند و آن‌ها را از دینداری واقعی بازمی‌دارند، هرگز موفق نخواهند شد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۱۰

آنچه می‌مالید در روی کسان

جمع شد در چهره آن ناکس، آن

*ناکس: بی‌قدر، حقیر و بی‌لیاقت، فرومایه، بدسرشت

هرچه آن فرد یهودی یا انسان من ذهنی در ظاهر مردم را پشیمان می‌کرد و می‌ترساند، همه آن بدی‌ها به چهره آن ناکس و نامرد که جلوی زنده شدن انسان‌ها به زندگی را می‌گرفت جمع شد.



نکته: ما باید مواظب باشیم و در خود بازبینی کنیم که آیا راه را برای خودمان و مردم باز می‌کنیم یا با ایجاد درد و من ذهنی جلوی این کار را می‌گیریم؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۱۱

آن که می‌درید جامهٔ خلق چُست

شد دریده آن او، ایشان درست

*چُست: چالاک

آن کسی که لباس حضور مردم را با من ذهنی‌اش می‌درید و مرتب در حال ایجاد خراب‌کاری و اخلال در کار ایشان بود، در نهایت مال خودش دریده و زندگی‌اش خراب شد، اما زندگی شخصی که روی خودش کار می‌کرد و تمام توجهش بر روی خودش متمرکز بود درست شد.

نکتهٔ ۱: ما باید حواسمان را روی خودمان متمرکز کنیم و از دیگر من‌های ذهنی که مرتب مزاحمان می‌شوند نترسیم، چراکه اگر کسی روی ما اثر مخرب می‌گذارد و در این راه مانع ایجاد می‌کند بالاخره بدبخت خواهد شد، ولی ما با تمرکز روی خود و ادامه دادن این کار آزاد خواهیم شد.

نکتهٔ ۲: انسان هم هشیاری جسمی و هم هشیاری حضور دارد. هشیاری جسمی یا ذهن آشکار می‌باشد، ولی هشیاری حضور، فضای گشوده‌شده عالم «غیب» است.

نکتهٔ ۳: ادارهٔ هر دو هشیاری به‌دست خداوند است؛ بنابراین ما باید فضا را باز کنیم تا خداوند قسمت نهان، هشیاری جسمی و قسمت آشکار، هشیاری حضور ما را اداره کند. باید توجه کنیم این کار از عهدهٔ من ذهنی بر نمی‌آید و ما هرگز با من ذهنی‌مان نمی‌توانیم زندگی‌مان را اداره کنیم.

قرآن کریم، سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۹۲

«عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ»

«دانای نهران و آشکارا، از هرچه شریک او می‌سازند برتر است.»

قرآن کریم، سوره سجده (۳۲)، آیه ۶

«ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»

«اوست که دانای نهران و آشکار است. پیروزمند و مهربان است.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۵ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com